

غزل شماره ۲۸

- ۱ به جان خواجه و حق قدیم و عهد دست
که مونس دم صبحم دعای دولت توست
- ۲ سرشک من که ز طوفان نوح دست برد
زلوح سینه نیارست نقش مهر توشت
- ۳ بکن معامله ای وین دل شکسته بخر
که باشگفتی ارزده به صد هزار دست
- ۴ زبان مور به آصف دراز گشت و رواست
که خواجه خاتم جم یاوه کرد و باز نخت
- ۵ دلا طمع مبر از لطف بی نهایت دوست
چولاف عشق زدی سرباز چابک و چست
- ۶ به صدق کوش که خورشید زاید از نفست
که از دروغ سیه روی گشت صبح نخت
- ۷ شدم زدست تو شیدای کوه و دشت و هنوز
نمی کنی به ترحم نطق سلسله ست
- ۸ منج حافظ و از دلبران حافظ مجوی
کناه باغ چه باشد چو این گیاه نرست

ترج غزل

معانی لغات غزل

خواجه: عنوان شخصیت های بزرگ مانند وزیر، سرور و در این غزل در معنای ظاهر، در بیت اول: منظور خواجه تورانشاه و در بیت چهارم: هم کلمه آصف و هم کلمه خواجه اشارتی است به شخص حضرت سلیمان و در شرح غزل مفصلاً خواهد آمد.

حَقّ قدیم: حَقّ دوستی قدیم، حَقّ صحبت.

عهدِ درست: پیمان استوار.

دَم صبح: حوالی بامداد.

دست بَرَد: دست ببرد، برنده شود، پیشی گیرد، غلبه کند.

لوح: صفحه فلزی که در مکتب خانه ها اطفال بر آن مشقِ خط می کردند.

لوح سینه: صفحه سینه (اضافه تشبیهی)

نیارست: نتوانست.

نقش: جا و علامت، نشان.

نقشِ مهر: نشان محبت.

دُرُست: سگه های نقره یا طلایی که تضمین شده، و بدون کسری، رایج زمان در کلیه بلاد بوده است و به شرح غزل مراجعه شود.

آصف: گرفته شده از نام آصف برخیا وزیر سلیمان و بطور عام لقب وزیر و در بیت چهارم برای سلیمان به کار گرفته شده است.

خاتم جم: انگشتی جم، کنایه از انگشتی حضرت سلیمان است که بر آن اسم اعظم حک شده و در اختیار شخص حضرت سلیمان بود.

یاوه کردن: هدر دادن، گم کردن، به سهولت از دست دادن.

لاف عشق زدن: دعوی عشق کردن.

صبح نخست: صبح کاذب و آن سفیدی کم دوامی است که پیش از طلوع سپیده صبح یا صبح صادق در افق مشرق نمودار و لحظاتی بعد محو شده و ساعتی بعد صبح صادق طلوع می کند و در فرجه صبح صادق خورشید نمودار می شود.

نطاق: کمر بند مردان، میان بند.

سلسله: زنجیر.

نطاق سلسله: کنایه از بند و زنجیر بر پای سخن و سکوت و خاموشی حاصله از آن است که با سست کردن آن زبان به سخن باز می شود.
حفاظ: آنچه سبب نگهداری می شود مانند چادر برای نگهداری اندام زن از چشم نامحرم.

معانی ابیات غزل

بیت اول

سوگند به جان خواجه (توران شاه) و حق دوستی قدیمی و پیمان استوار فیما بین که در هر بامداد کار من دعاگویی به دولت شماست.

بیت دوم

سیل اشک من که از طوفان نوح پیشی گرفته قادر به زدودن اثر مهر مهر و محبت تو از صفحه سینه من نیست.

بیت سوم

بیا و معامله یی کن و دل شکسته مرا به دست آور که هر چند شکسته است اما به صد هزار سگه اصل و رایج زمان می ارزد.

بیت چهارم

زبان مور بدین سبب به روی حضرت سلیمان باز شد که این سرور انگشتی اسم اعظم را در اثر بی مبالاتی از دست داده و در پیدا کردن آن کوشا نبود.

بیت پنجم

ای دل به لطف و محبت دوست امیدوار باش و چون با کسی ادعای دوستی و محبت کردی در پای آن سر
بباز.

بیت ششم

به راستی و صداقت بگرای که خورشید بخت تو از افق آن سر خواهد زد، و از دروغ پرهیز، که روی صبح
کاذب سیاه و ادعایش باطل شد.

بیت هفتم

من از دست تو آواره کوه و دشت (تبعید) شده ام و تو بند از پای زبانِ وساطت بر نمی داری و از راه ترخم به
نفع من با سخنی پا در میانی نمی کنی.

بیت هشتم

حافظ، از زیبا رویان توقع مستوری نداشته باش که در بوستان دلبری گیاه مستوری و وفاداری از زمین
نمی روید و بر باغ حرجی نیست.

شرح ابیات غزل

وزن غزل: مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن

بحر غزل: مجتث مثنیٰ مخبون مقصور

در این غزل در بدو شروع کلام روی سخن با خواجه وزیر وقت است که به حکم مفاد بیت هفتم آن، خواجه تورانشاه وزیر شاه شجاع می باشد. حافظ در بیت اول و دوم تجدید ارادت کرده و بر دوستی و سابقه عهد موذت قدیمی تکیه می کند و در بیت سوم پیشنهاد معامله یی با خواجه تورانشاه کرده می گوید بیا و این دل شکسته مرا که به صد هزار (درست) می ارزد بخر. یعنی دل مرا بدست آور. در این بیت کلمه درست اصطلاحی است که به سکه های صحیح الضرب گفته می شده و توضیحات زیر موضوع را روشن می کند: در قرون گذشته حتی تا زمان قاجاریه دو رقم سکه در میان مردم رایج بود. یک نوع سکه یی که در دارالضرب رسمی دولتی زده می شد و به صورت دایره کامل و در اطراف آن دندانه و بر پشت و روی آن علامت و نام پادشاه و مبلغ ارزش عیناً همانند سکه های امروزی حک شده بود و این به نام پول (درست) نامیده می شد.

اما از آنجا که میزان این سکه ها و تعداد آنها به حدی نبود که در تمام اقصی نقاط کشور در دسترس مردم باشد به ناچار در هر شهر و استانی سکه های گرد چگشی که قالب دقیقی نداشته و تنها از لحاظ وزن نقره به میزان معینی ثابت بوده می زده اند که در همان شهر رایج بوده و در خارج از آن شهر یا حوزه دارالضرب آن با مبلغ کمتری معامله می شده است، زیرا دارنده آن بایستی آن را به شهر مبداء برده و خرج کند و به لحاظ اینکه اطراف این قطعات گرد نقره سکه مانند دایره کامل نبوده و در اثر ضربه چکش بر روی نقره مذاب ترک خوردگیهایی هم مشاهده می شده است به نام پول (شکسته) مشهور بوده است. یعنی سکه درست و سکه شکسته اصطلاحی بوده که به ایندو پول داده بودند.

کما اینکه از سرب و مس نیز پیشیزهایی به عنوان اعشار پول سکه ریال می ساخته اند که به مرور زمان رنگ آن به سیاهی می گرویده و به پول سیاه مشهور بوده است. در برابر پول سفید که پول نقره و با رنگ سفید ثابت بوده است. شاعری در این باره گوید:

رواج ساختگیهای روزگار نداشت زر شکسته ما بیش از این عیار نداشت

و حافظ هم به همین سبب دل شکسته خود را با صد هزار سکه درست برابر می داند.

در بیت چهارم ایهامی نهفته و از آنجایی که بعضی از حافظ پژوهان دچار تردید شده و به حافظ نسبت اشتباه در برداشت صحیح از داستان حضرت سلیمان و آصف و گم شدن انگشتری و سخنان مور داده اند به ناچار به شرح آن خواهیم پرداخت:

قبلاً گفته شد که کلماتی مانند دیر مغان، خانقاه، مُغ بچه، پیر مغان، امام خواجه، واعظ و امثالهم کلماتی قراردادی و چند پهلوست که حافظ بنا به اقتضای کلام از آنها استفاده می کند و اینک یادآور می شویم که نحوه استفاده حافظ از این کلمات در تمام موارد به یک معنای معین و مشخص نیست بلکه برحسب برداشتی که شاعر در هر موضوع دارد و برحسب موارد، ممکن است با معنای مورد قبل متفاوت باشد به عنوان مثال اصطلاح دیر مغان را در یک بیت برای مسجد و در جای دیگر برای میخانه به کار می گیرد.

همینطور است برای کلمه خواجه و آصف که هر چند این دو کلمه را علی الاصول برای شخصیت های والامقام مانند وزیر استعمال می کند. لیکن در بیت چهارم این غزل منظور ظاهری او حضرت سلیمان است زیرا شاعر می فرماید: زبان مور به آصف دراز گشت ... و شگی نیست که مور با حضرت سلیمان سخن گفت و در مصراع دوم همین بیت کلمه خواجه به معنای سرور و بزرگوار باز به حضرت سلیمان بر می گردد زیرا باز هم این حضرت سلیمان بود که در اثر بی احتیاطی انگشتر خود را از دست داد نه آصف.

ایهام این بیت هم همین معنا را افاده می کند زیرا در تعبیر این بیت هم که روی سخن حافظ به خواجه تورانشاه وزیر است کلمات آصف و خواجه هر دو به تورانشاه بر می گردد. شاعر در ایهام این بیت می خواهد بگوید اگر من نسبت به آصف یعنی خواجه تورانشاه اعتراضی و گله یی و درخواستی دارم و زبانم به روی او باز شده است بدان سبب است که خواجه تورانشاه مرا از نعمت آسایش محروم کرده و نتوانست جبران آن کند و این اشاره صریحی است به توصیه و اقدامات تورانشاه در تغییر سیاست حکومت شاه شجاع و برگشت از عیش و عشرت به سوی حفظ شعائر دینی و در نتیجه تحت فشار قرار دادن اشخاصی مانند حافظ. بنابراین عنوان آصف و خواجه که در این بیت به کار گرفته شده همان عناوین خواجه تورانشاه وزیر است و در تعبیر کلام مناسبت تامه دارد و در ظاهر معنای بیت هم ایندو عنوان خواهی نخواهی به حضرت سلیمان بر می گردد و اگر جز این فکر کنیم بایستی قبول کنیم که حافظ با آن همه معلومات قرآنی، داستان حضرت سلیمان و مور را به درستی نمی دانسته و یا تحریف کرده و چنین حدس و گمانی دور از شأن این شاعر بصیر و آگاه است.

در بیت پنجم شاعر به دل خود وعده لطف بی پایان دوست را می دهد و در بیت ششم در دنباله بیت ماقبل، در ظاهر خطاب به دل خود می گوید که ای دل راستگو باش تا خورشید اقبال تو از افق تاریکی به در آورد وگرنه همانند صبح کاذب رو سیاه و مفتضح خواهی شد اما روی دیگر این سخن با خواجه تورانشاه

است و این کنایته است به او که شاعر می خواهد به او بفهماند که با من راست و یکترو باش. باید دانست که مفاد این مضمون از حافظ نیست و شعرای قبل از او آن را به انحاء مختلف در اشعار خود آورده اند:

خاقانی گوید:

منم آن صبح نخستین که چو بگشایم لب
خوش فرو خندم و خندان شدنم نگذارند
و کمال الدین اسماعیل گوید:

هر کوز صدق دم زند اریک نفس بود
چون صبح روشنی جهانش در قفاست
و ابوسعید ابی الخیر فرماید:

خواهی که چو صبح صادق القول شوی
خورشید صفت با همه کس یکترو باش
و بالاخره در بیت هفتم همه گلایه های خود را در یک بیت گنجانیده و می گوید من از دست تو آواره کوه و بیابان و تبعید شدم و تو برای خلاصی من قفل از دهان و بند از پای زبان بر نمی داری و به نفع من یک کلمه وساطت نمی کنی! و در بیت مقطع همانطور که کراراً در اینگونه موارد رسم شاعر است خود را بی نیاز و مغرور جلوه داده به خود می گوید از آشنایان و دوستان خواه که در حفاظت تو بکوشند که گیاه جوانمردی دیرزمانی است که از خاک این باغ و بوستان نروئیده و گناه از باغ نیست.

شرح جلالی بر حافظ - دکتر عبدالحسین جلالیان